

بررسی علل و ماهیت شورش‌ها و طغیان‌های خوانین بلوچ در دوره رضاشاه

علی نادریان‌فر*، سید علی‌رضا ابطحی، سهیلا ترابی فارسانی

دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد؛ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد

اسلامی واحد نجف‌آباد؛ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

تاریخ دریافت: (۱۳۹۶/۰۳/۲۳) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۶/۱۱/۱۰)

A Study of the Causes and Nature of the Riots and Rebellions of Baluch Tribal Chiefs during Reza Shah's Reign

Ali Naderianfar, Seyyed Alireza Abtahi, Soheila Torabi Farsani

Ph.D. student of history, Islamic Azad University, Najafabad Branch;

Assistant Professor of Department of history, Islamic Azad University, Najafabad Branch;

Associate Professor of Department of history, Islamic Azad University, Najafabad Branch

Received: (2017. 06. 13)

Accepted: (2018. 01. 30)

Abstract

After the rise of Reza Shah to power and adoption of a policy of centralization, many attempts were made to establish the authority of the central government throughout Iran, including Baluchestan. These attempts, however, were challenged by local governments. One of the challenges was posed by Doust Mohammad Khan Barakzai and Juma Khan Ismailzahi's rebellion in the years 1928 and 1940 AD. The questions this study aims to tackle include: what was the main reason behind the insurgency of this Baluch commander and how was it suppressed? The subject will be investigated through a historical analysis and using a descriptive-analytical method based on archived and classified documents from 1928 to 1940 AH. The findings of the research indicated that, unlike other movements of the time, such as the rebellion of Sheikh Khazal in Khuzestan, Gilan, and Azerbaijan, the rebellion of Doust Mohammad Khan Barakzai and Juma Khan Ismailzai there was no color and smell of separation and independence movement and their efforts were due to the domination of foreigners, especially the UK, the mistreatment of military personnel with the people of the Region and the expansion of their political and economic authority. A careful look at the implications of the documents under review showed that the main reason for the failure of Khan Baluch movement was the lack of understanding of the late Qajar and early Pahlavi statesmen, especially Reza Shah.

Keywords: Baluchestan, England, riot, Reza Shah, Doust Mohammad Khan Barakzai, Juma Khan Ismaeilzahi.

چکیده

با روی کار آمدن رضاشاه و در پیش گرفتن سیاست تمرکز قدرت، تلاش‌های زیادی برای استقرار قدرت حکومت مرکزی، در اقصی نقاط ایران از جمله بلوچستان، انجام گرفت که با چالش‌های متعددی از سوی قدرت‌های محلی روبه‌رو گردید؛ یکی از این چالش‌ها، طغیان دوست محمدخان بارکزائی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی در سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۹ ش بود. اینکه علت اصلی شورش سرداران بلوچ چه بود؟ و چگونه طغیان آنها سرکوب شد؟ سؤال اصلی این پژوهش است که کوشش می‌شود به روش تاریخی و شیوه توصیفی - تحلیلی، بر پایه اسناد طبقه‌بندی‌شده و آرشیوی سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۱۹ ش بررسی و پژوهش شود. یافته‌های تحقیق نشان‌دهنده آن است که شورش دوست محمدخان بارکزائی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی، برخلاف حرکت‌های دیگر این دوره در خوزستان، گیلان و آذربایجان شائبه تجزیه‌طلبی و استقلال‌نداشت و تلاش‌های آنان، به علت سلطه بیگانگان خصوصاً انگلستان، بدرفتاری نظامیان با مردم منطقه، کشف حجاب و گسترش اقتدار سیاسی و اقتصادی آنان بوده است. نگاهی دقیق به مندرجات اسناد مورد بررسی نشان می‌دهد که دلیل اصلی شکست حرکت خوانین بلوچ، عدم شناخت کافی آنها از دولتمردان انتهای دوره قاجار و ابتدای دوره پهلوی، به‌ویژه شخص رضاشاه، بوده است.

کلیدواژه‌ها: بلوچستان، انگلستان، شورش، رضاشاه، دوست محمدخان بارکزائی، جمعه‌خان اسماعیل‌زهی.

*Corresponding Author: alinaderianfar@gmail.com

abtahi1342@yahoo.com

tfarsani@yahoo.com

* نویسنده مسئول

۱. مقدمه

سیستان و بلوچستان از راهبردی‌ترین استان‌های ایران است. منطقه بلوچستان به‌رغم اهمیت راهبردی به دلیل دوری مسافت از تهران در طول سال‌های حاکمیت قاجار کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با سرنگونی سلسله قاجار توسط رضاشاه پهلوی، دولت جدید سیاست امنیتی داخلی متفاوتی بر پایه تمرکزگرایی قدرت را پیگیری کرد. بلوچستان در مرز هندوستان به‌عنوان دورترین نقطه از پایتخت ایران، جایگاه ویژه‌ای در سیاست‌های رضاشاه داشته است.

آب‌وهوای به‌شدت خشک، بُعد مسافت، توپولوژی خاص منطقه بلوچستان، وجود کویر لوت و منابع بسیار اندک آب و عدم وجود منابع باارزش اقتصادی باعث شد تا منطقه بلوچستان در دوره‌های بسیار طولانی ناحیه دل‌چسبی برای فعالیت گروه‌های غیربلوچ نباشد. از سوی دیگر استقرار قوم دلیر و مقاوم بلوچ از دوره‌های بسیار کهن در این منطقه باعث شده است تا از حضور اقوام دیگر در این منطقه استقبال زیادی نشود. این عدم استقبال تا بدان جا پیش رفت که از دوره صفوی به بعد، کم‌کم منطقه بلوچستان دارای نوعی خودمختاری داخلی در امور سیاسی و اجتماعی گردید؛ اما برخوردهای نامناسب برخی از مأموران حکومتی و عدم درک شرایط محلی و منافع ملی حکومت در محل باعث گردید تا قوم بلوچ خاطره خوشی از حکومت‌های تاریخ میانه ایران نداشته باشد.

با ظهور رضاخان و اقدامات وی در جهت تمرکز قدرت سیاسی و فرمان‌برداری همه نواحی از دستورات شاهنشاهی، یکی از گروه‌هایی که به‌صورت ناخواسته در برابر این سیاست‌ها قرار

گرفت، گروه‌های قومی بلوچ بودند. سرداران بلوچ که برای قرن‌ها در نقش فرماندهان اجتماعی و سیاسی محل زندگی خود نظم و قانون را در محل سکونت خود به وجود آورده بودند؛ اکنون باید تابع مقررات اجتماعی، سیاسی، امنیتی و نظامی مرکز قرار می‌گرفتند.

از این رو تضارب اهداف و منافع بین سرداران بلوچ و حکومت رضاشاه در سال ۱۳۰۷ به مجموعه‌ای از ضد و خورد‌های کوچک بین نیروهای بلوچ و نیروهای رضاشاه منجر گردید. در طی این درگیری‌ها نیروهای بلوچ با نفرات کمتر و امکانات بسیار محدود، مجبور به پذیرش شکست شدند. در این مقاله تلاش بر آن است تا با بررسی حوادث دوران حکومت رضاشاه تا سال ۱۳۲۰ به اثبات این فرضیه پردازد که:

- انگیزه خوانین بلوچ از جمله دوست‌محمدخان بارکزائی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی از حرکت علیه رضاشاه، تأیید و استحکام خودمختاری اجتماعی و اقتصادی پیشین در نواحی تحت کنترل، حضور بیگانگان، خصوصاً انگلیسی‌ها در منطقه، بدرفتاری و ظلم و ستم نظامیان بوده است.

با دقت در فحوای منابع معتبر، منطقه بلوچستان به دلیل فاصله زیاد از مرکز و وضعیت جغرافیایی‌اش چندان مورد توجه محققان قرار نگرفته است. در دوره مورد بررسی نگارنده، تاکنون پژوهشی جامع و کامل در خصوص تحولات سیاسی و اجتماعی این منطقه صورت نگرفته است. در برخی از تحقیقات مانند کتاب قاسم سیاسر با عنوان *مناسبات سرداران، علما و تحصیل‌کردگان بلوچ با دولت مدرن* به‌صورت پراکنده به پدیده‌ای که وی یاغیگری در

استقرار را به‌زحمت می‌دیدند؛ جمعی از سرداران بلوچ با تأکید بر استقلال کشور از انگلستان و درس گرفتن از مشکلات هند، در رویارویی مستقیم نظامی در مواردی مانند جنگ گورستانی مانع از پیشروی قوای انگلستان در ایران شدند (دایر، ۱۳۷۸: ۴۵).

در جریان جنگ جهانی اول، با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، با عدم خروج نیروهای روسیه و انگلیس، بی‌طرفی ایران رعایت نشد و قسمت‌های غربی کشور مورد تجاوز دولت عثمانی قرار گرفت. در داخل ایران نیز مردم گرایش بیشتری به سمت متحدین داشتند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۴۶). بلوچستان در این زمان عملاً به صحنه رقابت و درگیری میان آلمان و انگلستان تبدیل گردید و هرکدام از این دو کشور سعی در جذب طوایف و خوانین بلوچ داشتند. برای مثال، شایع بود که بهرام خان بمپوری، حاکم مکران، هوادار آلمان است (نیدرمایر، ۱۳۶۳: ۳۲۴). در اسفند ۱۳۰۱ انگلیسی‌ها پادگان خاش، زاهدان و میرجاوه را به دولت ایران تحویل دادند. دولت ایران با استناد به این نکته که افراد محلی برای دفاع از هر محل توانمندی‌های خوبی دارند، نیرویی را تحت عنوان «امنیه محلی» استخدام کرد. دولت برای هر یک از رؤسای این طوایف که جزء این نیرو بودند و در حقیقت فرماندهی امنیه‌های محلی طایفه خودشان را بر عهده داشتند، ماهیانه ۱۰۰۰ ریال حقوق تعیین نمود.

به این ترتیب سرداران بلوچ به‌جز عایدات شخصی و طایفه‌ای خود، از طرف دولت نیز مبلغی را دریافت می‌کردند تا امنیت محل زندگی خود را، علاوه بر خود، برای عابریان نیز تأمین کنند. برای درک بهتر وضعیت اقتصادی جمعه‌خان باید توجه داشت که

بلوچستان نامیده، اشاره شده است. به نظر می‌رسد سیاست، با محوریت حقانیت حکومت رضاشاه، ظاهراً تلاشی برای آسیب‌شناسی سیاسی و اجتماعی حرکت دوست‌محمدخان بارکزائی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی صورت نداده است. در مجموع می‌توان این‌گونه گفت که هیچ‌کدام از منابع به کالبدشکافی علل و ماهیت طغیان‌ها و شورش‌های خوانین بلوچ در این دوره پرداخته‌اند؛ بنابراین بررسی این موضوع می‌تواند به درک علل حرکت خوانین بلوچ در این دوره کمک کند.

۲. بلوچستان در واپسین سال‌های دوره قاجار

بلوچستان سرزمینی وسیع و خشک با مردمانی دلیر، یکی از کم‌تراکم‌ترین نقاط جمعیت ایران است. واحدهای اجتماعی این سرزمین در قالب طوایف به سرپرستی رهبرانی که سردار نامیده می‌شوند، راهبری می‌شوند (غراب، ۱۳۶۴: ۷۵).

سرزمین بلوچستان به‌عنوان بخش جنوبی استان فعلی سیستان و بلوچستان در دوره‌های گوناگون همواره تأثیر مهمی بر تاریخ روابط ایران و شبه‌قاره هندوستان گذاشته است. حتی در دوره به‌ظاهر منفعل قاجار، در این بخش از سرزمین ایران تحرکاتی به وقوع پیوست که در ضمن آن وفاداری اقوام بلوچ ساکن بلوچستان به ایران، مانع پیشروی عملی انگلستان به‌عنوان حاکم هندوستان در شرق ایران گردید. انگلستان در این دوره تلاش داشت تا با نفوذ سیاسی و نظامی، با ایجاد حاشیه پرننگ بر اطراف هندوستان، بازار بزرگ و منبع ثروت خود را همچنان زیر نگیں قدرتش داشته باشد. حتی در دوره فترت سیاسی قاجاری که دولتمردان قاجار، فراتر از محل

دستمزد کارگر در این دوره ماهانه حدود ۵ تومان بود (مجید پورشافعی، ۱۳۸۵: ۲۲).

این سیاست به‌خوبی برای مدت‌های مدیدی جوابگو بود. به‌ویژه اینکه بلوچ‌ها بر پایه یک سنت، علاوه بر دفاع از منطقه محلی، به دفاع از مرزها در برابر بیگانگان می‌پرداختند (سیاسر، ۱۳۸۴: ۲۵). بر پایه همین سنت در انتساب ارتباط بین سرداران بلوچ و دولت‌های خارجی، با دقت لازم باید برخورد کرد (برای نمونه ن.ک: همت، ۱۳۷۰: ۱۱۰). شاید به همین دلیل بود که دولتمردان انگلستان، به‌رغم داشتن مرز مشترک با بلوچستان، در دوره‌های متفاوت عصر قاجار در هنگام تهدید لشکرکشی به ایران هیچ‌گاه از بلوچستان نام نمی‌بردند (برای نمونه ن.ک: میرزا صالح، ۱۳۶۵: ۳۶۰).

یکی از ضعف‌های بلوچستان آسیب‌پذیری آن از داخل کشور بود؛ برای مثال پس از شورش آقاخان محلاتی در ۱۲۵۷ ق یک طغیان در بمپور صورت گرفت که به‌وسیله حبیب‌الله‌خان شاهسون به‌صورت خونینی سرکوب شد. این شورش باعث کینه شدید بلوچ‌ها از دستگاه حاکمه کشور شد (شمیم، ۱۳۸۷: ۱۵۲). از سوی دیگر بلوچستان از نقاط فقیر ایران در دوره قاجار به‌شمار می‌رفت. یکی از دلایل این مسئله این بود که از سال ۱۲۴۱ زمین‌های بلوچستان جزو خالصه‌جات سلطنتی شد (آوری، ۱۳۸۷: ۴۶۲). این مسئله یکی از عواملی بود که بعدها باعث شورش دوست‌محمدخان بارکزیایی در بلوچستان گردید.

فساد اداری از دیگر دلایل ضعف اقتصادی بلوچستان بوده است؛ یک منبع مالیات کرمان و بلوچستان را در سال‌های انتهایی حکومت قاجارها (۱۳۰۶ق) به میزان ۲۲۱۵۳۴۳ قران برآورد کرده است

(جمالزاده، ۱۳۸۴: ۱۲۳)؛ اما منبع دیگری گزارشی مبنی بر اخذ نزدیک ۸۰۰۰۰۰۰ قران از مردم و ارسال یک‌چهارم آن به دربار در این دوره گزارش می‌دهد (شمیم، ۱۳۸۷: ۳۶۰). هرچند بخش مهمی از این مبلغ از ناحیه کرمان به دست می‌آمد؛ اما بلوچستان یا مکران نیز در تولید برخی از محصولات مانند انقوزه در این دوره اهمیت اقتصادی داشت (جمالزاده، ۱۳۸۴: ۳۲).

سرداران بلوچ در دوره قاجاریه از نفوذ و قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند؛ زیرا آنها تنها واسطه میان مردم و دولت مرکزی قاجار بودند. سرداران تلاش داشتند، از تماس مستقیم مردم با مأمورین دولتی جلوگیری کنند؛ زیرا هرگونه افزایش نفوذ دولت در منطقه به زیان منافع ایشان بود و به همین علت با آن مقابله می‌کردند (اسپونر، ۱۹۹۱م: ۱۳۵). در یک مورد به همین دلیل در سال ۱۳۰۲ به قلعه سردار شاه جهان‌خان شجاع نظام که رابطه نزدیکی با حاکم کرمان برقرار کرده بود، حمله و اموالش را غارت کردند و تعدادی از افراد طایفه او را به قتل رساندند (کمام^۱، d4-k55-26/2p152/00003).

این حادثه به‌صورت رسمی در مکاتبات دولتی مجلس شورای اسلامی ثبت شده است (تصویر ۱). چنین وضعیتی به سرداران بلوچ کمک کرد تا در آستانه به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی در ایران، خودمختاری سیاسی و اقتصادی خود را در برابر دولت مرکزی تهران حفظ کنند؛ اما از سوی دیگر باید به یاد آورد که رضاخان که در این دوران فرمانده عملی کل قوا بود، تاب چنین رفتارهایی را نداشت و تنها دلیل عدم‌مداخله وی در این دوره در بلوچستان، وجود تهدیدهای مهم‌تر و خطرناک‌تر در

۱. Kemā m: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

درگیر شود؛ زیرا می‌دانست که دولت قاجار قدرت لجستیکی لازم برای عملیات در بلوچستان را ندارد. محاسبات وی کمابیش صحیح بود؛ اما وی پیش‌بینی قدرت‌یابی رضاخان و اراده پولادین وی را نکرده بود.

۳. دوست محمدخان می‌دانست که به دلیل جغرافیای بلوچستان وی همواره از سوی حاکمان وفادار به دولت مرکزی تهدید خواهد شد. به همین منظور کوشید با وصلت با متنفذین بلوچ از قبیل سردار دین محمدخان، حاکم چابهار، و سردار محمدشاه خان، حاکم سراوان، موقعیتش را در منطقه تحکیم بخشد (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۳۹).

گام بعدی تخریب سیاسی و اجتماعی دولت مرکزی بود، گامی که در موقع حساس برداشته شد. دوست محمدخان در بین اهالی بلوچستان شایع کرد که دولت قصد اعزام قوای نظامی به بلوچستان را دارد تا اهالی منطقه را خلع سلاح نموده و مالیات‌های سنگین از آنها اخذ نماید و زنان آنها را به کنیزی بگیرد (ساکما، ۲۰۰۲: ۲۴۰).

همچون امروز، برای طوایف کوچ‌رو و دام‌پرور بلوچ خلع سلاح فرایندی دشوار بود. خطر حیوانات وحشی، راهزنان، طوایف مخالف و ... همگی از مواردی بود که وجود سلاح را برای تأمین امنیت یک فرد بلوچ در سرزمین بلوچستان اجباری می‌کرد. عدم وجود سلاح در این دوره به معنی عدم امکان حیات تعبیر می‌شد. از سوی دیگر اقوام بلوچ از غیرتمندترین اقوام ایرانی بوده و هستند. برای ایشان سرافکنندگی اسارت زنان و فرزندان معنای بالاتری نسبت به مرگ داشت.

غرب و منطقه راهبردی خوزستان در این سال‌ها بود. با تثبیت قدرت رضاخان در ایران و تاجگذاری وی، اقدامات لازم را برای تثبیت اوضاع در بلوچستان فراهم آورد.

۳. دوست محمدخان بارکزائی

در سال ۱۲۹۹ش با مرگ بهرام خان بارکزائی حاکم مکران، برادرزاده اش سردار دوست محمدخان به ریاست طایفه بارکزائی و حکومت بلوچستان انتخاب شد و سرنوشت بلوچستان و مردم آن به دست وی افتاد (افشار سیستانی، ۱۳۷۰: ۹۹). دوست محمدخان با زیرکی و برای جلوگیری از شورش‌های ناخواسته، حکومت هر منطقه را به بزرگ و رئیس طایفه محل واگذار نمود و در امور داخلی آنها مداخله نمی‌کرد (ساکما، ۲۰۰۲: ۲۴۰). وی قلعه فهرج (ایرانشهر) و بمپور را مرکز حکومت خود قرارداد و در قلعه فهرج ساکن گردید. دوست محمدخان در جهت تقویت موقعیت سیاسی و نظامی خود در بلوچستان به سه راهکار مهم دست زد:

۱. وی با استفاده از درآمدهای خالصه‌جات غصب شده قاجارها، به برخی از سرداران غیرمتماایل بلوچ هدایای قابلی را می‌بخشید و ایشان را به خود متمایل می‌کرد.
۲. منابع درآمد یکی از خط قرمزهای مهم قاجارها بود. بدیهی بود که دولت قاجار برای بازگرداندن منابع درآمدی خود اقدامات لازم را صورت دهد. دوست محمدخان آماده بود تا برای دفاع از منابع کلیدی درآمد و حکومت خود با قاجارها

شده است و تلاش دارد تا اقدام دوست‌محمدخان را خنثی کند.

۲. در تأیید فرضیه‌های پیشین این مقاله، سند نشان می‌دهد که در بلوچستان این فرضیه عمومی شکل گرفته است که احتمال حمله از سوی دولت مرکزی به سوی بلوچستان وجود دارد. قطعاً در چنین شرایطی برخی از سرداران بلوچ در این اندیشه بودند که در صورت ورود نیروهای دولتی باید چه سناریویی را انتخاب کنند.

۳. دولت انگلستان به صورت رسمی همراهی با دوست‌محمدخان بلوچ را تکذیب می‌کند. این سند هرچند رسمی است، اما رسمی بودن سند، به منزله حقیقی بودن آن نیست. در موردی مشابه و درست در همین زمان انگلستان هرگونه ارتباط با دعوی شیخ خزعل در خوزستان را رد می‌کرد، ولی در عمل شیخ خزعل از سوی کشورهای تحت‌الحمایه انگلستان حمایت می‌شد. از این رو پذیرش اظهارات سفیر انگلستان دشوار به نظر می‌رسد.

۴. می‌توان چنین گفت که سردار بلوچ قصد داشت تا همچون خزعل، در خوزستان این تفکر را به وجود آورد که هرگاه بخواهد می‌تواند از حمایت دولت مقتدر انگلستان برخوردار شود.

۵. منطقی‌ترین احتمال درباره این سند این است که دوست‌محمدخان با رد درخواست انگلستان تلاش کرد به خودمختاری امنیتی و اجتماعی داخلی، با تأکید بر اصل تمامیت ارضی ایران، برسد. توجه داشته باشیم که دولت انگلستان تلاش داشت تا اظهارات دوست‌محمدخان به حاکم کرمان که مورد اعتماد کامل دولت است را رد کند.

به این ترتیب این تبلیغات فوق‌العاده در روحیه اهالی بلوچستان مؤثر واقع شد و دوست‌محمدخان توانست مردم را، علیه دولت، با خود هم‌داستان و متحد نماید (ساکما، ۲۴۰۰۲۸۷۸: ۲۰).

به نظر می‌رسد دولت انگلستان و مأموران آن کشور در هند در برانگیختن و تشویق دوست‌محمدخان به قیام علیه دولت مرکزی نقش داشته‌اند. در سندی که سیاسر در کتاب خود آورده، چنین مطلبی را می‌توان نتیجه گرفت. سند مزبور نامه رسمی است و از طرف سرپرسی لورن، سفیر انگلیس در ایران، خطاب به رئیس‌الوزراء ایران در سال ۱۳۰۲ نوشته شده است. در بخشی از این نامه آمده است:

یک‌چندی است، دوست‌محمدخان، از اهالی بمپور، که یک نفر از رؤسای سرحدی مقتدر می‌باشد، نامه‌ای به ایالت جلیله کرمان نوشته؛ مبنی بر اینکه دو ماه قبل مشارالیه از طرف کارگزاران دولت انگلیس در یک مجلس دعوت و در آنجا به مشارالیه اظهار شده بود که دولت ایران قصد دارد به او حمله نماید و به مشارالیه وعده داده شده بود که از حیث دادن اسلحه و مهمات با او مساعدت و کمک نماید و شخص مزبور به علت صداقت به دولت ایران از قبول کمک مضایقه نمود. به محض وصول مزبور دوستدار تحقیقات به عمل آوردم و حال از حکومت هندوستان اجازه دارم به دولت ایران ابلاغ دهم که اظهارات دوست‌محمد به کلی کذب و عاری از حقیقت است (سیاسر، ۱۳۸۴: ۷۱).

از این سند می‌توان چنین برداشت کرد که:

۱. با وجود ارتباط دوست‌محمدخان با حاکم کرمان، سفارت انگلستان به احتمال زیاد متوجه اطلاع‌رسانی حاکم کرمان از حرکت حمایتی انگلستان درباره دوست‌محمدخان به دولت قاجار

را در دست گرفت، از دوست محمدخان انتقام خود را گرفت. جاسوسان انگلستان در افغانستان به سفارت این کشور در تهران اطلاع دادند که دوست محمدخان بارکزائی با امان‌الله خان پادشاه بارکزائی افغانستان در ارتباط است. گزارش‌هایی در این زمینه وجود دارد که پادشاهی افغانستان برای راه‌یابی به دریا چشم به بلوچستان دوخته بود (بلوشر، ۱۳۶۹: ۹۱). اقدامی که چندان خوشایند شاهنشاه ایران نبود. هرچند افغانستان در وضعیتی نبود که علیه ایران اقدامی صورت دهد و همچنین روشن بود که بارکزائی‌های ایرانی به صورت قطعی با پسرعموهای تاجدار افغانی خود ارتباط داشته باشند؛ اما رضاشاه قطعاً این ارتباطات را دوستانه تلقی نمی‌کرد. بعید نیست ایران به تلافی این مسئله بعدها در برکناری امان‌الله خان بارکزائی در افغانستان اقداماتی نیز کرده باشد. مسئله ارتباط دوست محمد خان با امان‌الله، شاه افغانستان فرایندی بود که رفتاری کاتالیستی در پروسه سقوط دوست محمدخان بارکزائی داشت. رضاشاه نمی‌توانست، بپذیرد که یک طغیان‌گر مدعی استقلال با یکی از کشورهای همسایه دارای ارتباط سیاسی باشد.

در روزهای انتهایی حکومت قاجارها، دوست محمدخان که بوی ضعف حکومت مرکزی را از دور به خوبی حس کرده بود، در اوج قدرت قرار داشت. او که روزبه‌روز بر اقتدارش در بلوچستان می‌افزود، درصدد برآمد تا قلمرو حکمرانی خویش را به سوی سیستان توسعه دهد. محاسبه دوست محمدخان درباره ضعف قاجارها درست بود، اما اشتباه وی آن بود که قدرت رضاشاه را در قبضه کردن قدرت قاجارها دست‌کم گرفته بود. به این ترتیب وی بدترین زمان ممکن را برای طغیان

۶. سند مشخص می‌کند که انگلستان دلیل کافی برای عصبانی بودن از دوست محمدخان را دارد؛ زیرا که اگر ادعای دوست محمدخان درست باشد، اول از همراهی با ایشان خودداری نموده است و دوم اینکه مراتب را وفادارانه به دولت مرکزی گزارش کرده است. وجود سند به تنهایی کافی است تا ثابت شود انگلستان، در ماجراهای دوست محمدخان، به اندازه کافی از وی دلگیر بوده است.

مطالب این سند باعث شده تا درباره روابط دوست محمدخان و انگلستان معدودی محققان دوره معاصر بلوچستان، به این فرضیه معتقد شوند که دوست محمدخان با انگلیسی‌ها رابطه دوستانه داشته است و حتی پرچم آنها را بر خانه خود نصب نموده و از آنها مستمری دریافت می‌کرد (همت، ۱۳۷۰: ۱۱۰). محتوای سند این فرضیه را رد می‌کند زیرا اصولاً سفیر انگلستان در تهران نمی‌تواند ارتباط دولت انگلستان را با دوست محمدخان انکار نماید؛ به این ترتیب فرضیه همت دیگر پژوهشگر معاصر در مورد بلوچستان، رد می‌شود.

از سوی دیگر در جهت سیاست تمرکزگرایی، رضاشاه هر عنصری را که تلاشی برای هر نوع خودمختاری صورت می‌داد را حذف می‌نمود. در این میانه به جز تعدادی از نظامیان قدیمی که هم‌عهدان وی به شمار می‌رفتند، تمام سیاست‌مداران تراز اول دوره نیز، پس از مدتی، مشمول یک تصفیه شدند، به گونه‌ای که از دولتمردان تراز اول در ۱۳۱۲ تنها داور در قدرت مانده بود (در این مورد ن.ک: کاتوزیان، ۱۳۷۳: ۱۵۳).

انگلستان سال‌ها بعد زمانی که رضاخان به سلطنت رسید و با عنوان رضاشاه، شاهنشاهی ایران

انتخاب کرده بود. شود و یکی از اصول نظامی پوشیدن لباس نظامی و چهره آراسته بود.

۴. برخورد‌های ارتش در بلوچستان

چون سرداران بلوچ جزو نیروهای ارتش بودند و فرماندهی امنیه قسمتی از طایفه خود را بر عهده داشتند و از دولت برای این کار حقوق می‌گرفتند، از نظر سرهنگ علیشاه غیرقابل درک بود که آنها با لباس محلی و ریش بلند، به‌عنوان نیروهای ارتش، خدمت نمایند.

پس از چند سال خودسری دوست‌محمدخان، رضاخان در سال ۱۳۰۴، در روزهای انتهایی نخست‌وزیری خود و در حال مقدمه‌چینی برای نشستن بر تخت سلطنت، لشکر خراسان را مأمور کرد تا برای افزایش امنیت در خراسان نیروهای این لشکر را افزایش داده و چندین واحد و رسته جدید را تأسیس کند. فرمانده لشکر خراسان، حسین آقا خزاعی، به دستور رضاشاه یک واحد یا تیپ در قائنات تأسیس و سرهنگ سالار امجد را به فرماندهی آن منصوب کرد.

سرهنگ علیشاه چون با فرهنگ مردم منطقه آشنایی نداشت و هدف از استخدام سرداران بلوچ و اعضای طایفه‌شان را در قالب نیروی ارتش درک نکرده بود؛ دست به اقداماتی زد که نتیجه آن برای خود او و حکومت گران تمام شد. در خصوص پیامد این عمل باید گفت که پس از اجرای دستور سرهنگ، عده‌ای که می‌کردند با این عمل مردانگی و مروت خود را از دست داده‌اند، تصمیم به انتقام گرفتند. کار بالا گرفت و رحیمی ربوده شد.

سرهنگ سالار امجد پادگان‌هایی در بلوچستان و سیستان احداث کرد. اقدامات و موفقیت‌های او باعث حسادت و توطئه دیگران شد؛ به‌طوری‌که رضاشاه او را عزل و سرهنگ رحیمی را به‌جای او منصوب کرد (عاقلی، ۱۳۷۷: ۲۷۲). سرهنگ علیشاه رحیمی رفتاری متفاوت با امجد در بلوچستان در پیش گرفت. بدرفتاری سرهنگ رحیمی با خوانین بلوچ، از جمله جمعه‌خان اسماعیل‌زهی و جیهندخان یاراحمدزئی زمینه را برای ربودن او توسط بلوچ‌ها فراهم نمود (ساکما، ۲۹۳۰۰۱۵۷۰: ۷).

سرانجام به پیشنهاد شوکت‌الملک علم، یک هیئت حسن نیتی با اختیارات کامل برای دلجویی از بلوچ‌ها به خاش فرستاده شد. در این هیئت سرگرد هالی^۱، کیز^۲ نماینده سیاسی بلوچستان انگلیس و سرگرد فیشر^۳ قنصل سیستان نیز حضور داشتند. این هیئت همراه با سردار تاج‌محمدخان به قلعه خاش رفتند و با بلوچ‌ها مذاکره کردند. نتیجه مذاکرات به امضاء خوانین بلوچ و سرگرد هالی و سایر اعضاء هیئت رسید و به انعقاد قراردادی منجر شد که بر اساس آن سرهنگ علیشاه رحیمی عزل شد و سربازان بلوچ از مشق نظامی و پوشیدن لباس فرم

در گزارشی که از حکومت دزداب، با نمره ۵۳۳ به تاریخ ۲ تیرماه ۱۳۰۴ با امضای چاکر محمد، به وزارت داخله ارسال گردید به بدرفتاری سرهنگ رحیمی با سرداران بلوچ اشاره شده است (ساکما، ۲۹۳۰۰۱۵۷۰: ۷) (تصویر ۲). به نظر می‌رسد این اقدام سرهنگ رحیمی، به دلیل عدم انعطاف و حوصله لازم برای کارکردن با سرداران بلوچ بوده است. از نظر سرهنگ رحیمی اصول و قوانین نظامی باید پیاده

۱. Magor Haly

۲. T.H.Keyes

۳. Magorfisher

معاف گردیدند (ساکما، ۱۵۷۰: ۲۹۳۰۰: ۶).

۵. عوامل طغیان دوست محمدخان بارکزائی

در تابستان ۱۳۰۴ دوست محمدخان از عدم حضور نیروهای نظامی خاش به واسطه طغیان لهاک خان استفاده نمود و شروع به دست‌اندازی به خاش و تهدید میرجاوه نمود. وی تا ۳۰ کیلومتری خاش پیشروی کرد. جهانبانی در کتاب *عملیات قشون در بلوچستان* در این باره می‌نویسد:

این قضیه موجب اضطراب و وحشت اهالی آن حدود گردید و تأثیر سویی بخشید (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۰).

به نظر می‌رسد این قضیه بدین صورت درست نباشد، زیرا به راستی بلوچ‌های ساکن خاش خواهان و طرفدار دوست محمد خان بودند. رضاشاه به محض اینکه از طغیان دوست محمدخان مطلع گردید. تلگرافی بدین مضمون برای او مخابره نمود:

در این موقع که من برای سرکشی قشون به سرحدات شرق و شمال شرق آمده‌ام، این عمل شما فوق‌العاده باعث تعجب است فوراً به محل خود بمپور مراجعت کنید (مکی، ۱۳۶۱: ۱۳۴).

اتفاقاً دوست محمدخان فرمان رضاشاه را عمل کرد و دست از طغیان برداشت؛ چرا که اگر چنین عمل نمی‌کرد تحریک خارجی تصور می‌شد و بهانه بیشتری به دست رضاشاه می‌داد (مکی، ۱۳۶۱: ۱۳۴).

بنابراین آنچه مسلم است، این است که دوست محمدخان از سرگرم بودن قشون ایران در درگیری‌های شمال غرب و شرق ایران استفاده کرد و عده‌ای از قوای خود را به طرف دزداب رهسپار نمود؛ ولی پایان یافتن سرکوب شورش‌های شمال غرب و آسوده شدن خیال رضاشاه از آن حدود باعث شد که دوست محمدخان از تصرف دزداب منصرف شود و به مقرر حکومت خود در بمپور مراجعت نماید

به نظر می‌رسد اقدامات سرهنگ علیشاه خودسرانه بوده است، چرا که دولت مرکزی اقدامات وی علیه خوانین بلوچ را نه تنها تأیید نکرد، بلکه او را از سمتش برکنار کرد. یکی از برندگان این واقعه انگلیسی‌ها بودند؛ چرا که انگلیسی‌ها با وساطت و حل و فصل این قضیه، توجه بلوچ‌ها را به خود جلب کردند و باعث بی‌اعتنایی سرداران بلوچ به دولت گردیدند؛ شاید این نقشه‌ای بود که از ابتدا انگلیسی‌ها آن را طراحی و دنبال نمودند تا در بین طوایف بلوچ نفوذ یابند.

در گزارشی که حکومت دزداب در مورخ دوم تیرماه ۱۳۰۴ به وزارت داخله می‌نویسد به نقش و تحریک انگلیسی‌ها اشاره شده است. در بخشی از این گزارش آمده است:

اگرچه سرگرد هالی هم در این موقع خدمت نمودند، با انگلیسی‌ها رفع غائله نمودند، ولی ورود ایشان در آن موقع باریک به دزداب در صورتی که مرسومشان نبود، در تابستان به طرف سیستان و دزداب بیایند و بیشتر زمستان می‌آمدند قابل توجه است (ساکما، ۱۵۷۰: ۲۹۳۰۰: ۲).

پس از خاتمه ماجرا، در ۲۰ ذی‌قعدة ۱۳۴۳ رؤسای طوایف بلوچستان نامه‌ای (تصویر ۳) به حاکم دزداب نوشتند و در آن متذکر شدند که آنها نگذاشتند این حوادث ادامه یابد و از این به بعد نخواهند گذاشت که سرکشی و بدرفتاری در بلوچستان به وجود آید و خواهان لطف و مرحمت حاکم دزداب نسبت به خود شدند (ساکما، ۱۵۷۰: ۲۹۳۰۰: ۴).

- (روزنامه شفق سرخ، ش ۱۴۲۰، ۱۳۰۸: ۱).
- دوست محمدخان با این اقدام نابه‌جا تفکرات خود را برای ستاد ارتش رضاشاه افشا کرد و رضاشاه فهمید، وی یکی از عناصری است که برای تأمین امنیت کشور باید با وی برخورد لازم صورت گیرد. او در یکی از اقداماتش در سال ۱۳۰۶ سرتیپ جهانبانی را به فرماندهی لشکر شرق گماشت.
- جهانبانی در تاریخ ۲۹ شهریورماه ۱۳۰۶ گزارش جامعی درباره اوضاع بلوچستان و تقاضای لشکرکشی به این منطقه را به رضاشاه تقدیم نمود. این پیشنهاد با تغییراتی تصویب شد. جهانبانی به‌صورت خودسر نمی‌توانسته، گزارشی در مورد اقدام ارتش در بلوچستان ارائه دهد. به‌صورت واضح وی دستورات محرمانه ارتش در مورد امکان عملیات در بلوچستان از طریق لشکر شرق را پیگیری می‌کرد. پس از دریافت گزارش و برآورد نیازها، آغاز و انجام عملیات به سال ۱۳۰۷ موکول گردید (افشار سیستمی، ۱۳۷۰: ۱۰۶). بدیهی بود که اولین گام دولت مذاکره باشد. دولت در ابتدا تلاش نمود، که با مذاکره دوست محمدخان را وادار به تسلیم کند؛ و از او خواست به کرمان رود، دوست محمدخان حضور در کرمان را به شروطی مشروط کرد، که این شروط عبارت بود از:
۱. دولت از خالصه‌جات دولتی به‌کلی صرف‌نظر نماید، چرا که این املاک متعلق به اجداد او بوده و دولت ضبط نموده است.
 ۲. از خلع سلاح بلوچستان صرف‌نظر شود.
 ۳. قلاع بمپور و فهرج (ایران‌شهر) برای همیشه در تصرف او باقی بماند.
 ۴. مالیات بلوچستان از قرار سالی ۱۷۰۰۰ تومان تعیین شود (ساکما، ۲۷۷۹: ۲۹۷۰: ۱۵).
- رضاشاه مردی که شیخ خزعل را در خوزستان سرکوب کرده و سمیتقو را در آذربایجان تیرباران کرده بود و با اقتدار در برابر هر اقدام تجزیه‌طلبانه ایستاده بود، مردی نبود که از دوست محمدخان و ۱۲۰۰ تفنگچی وی باکی به دل راه دهد. مشخص بود که این شروط میخ‌های تابوت دوست محمدخان را محکم‌تر خواهد کرد و به شاه خواهد فهماند که وی یک یاغی خودخواه بیشتر نیست. رضاشاه پیشنهادهای وی را نپذیرفت (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۶).
- به‌این ترتیب چندین عامل باعث تسریع اقدامات نظامی دولت ایران علیه دوست محمدخان گردید:
۱. انگیزه سیاسی تمرکزگرایی رضاشاه بود. رضاشاه نمی‌خواست که حکومت ملوک‌الطوایفی در قلمروش را تحمل کند.
 ۲. دومین عامل سیاسی، اجتماعی و امنیتی خلع سلاح عمومی بود. در راستای این عامل بلوچستان باید خلع سلاح می‌شد (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۶۶).
 ۳. سومین عامل، ارتباط دوست محمدخان با امان‌الله خان پادشاه افغانستان بود که انگلیسی‌ها نیز در آن دخالت داشتند. هندرسون سفیر انگلیس از ارتباط دوست محمدخان با پادشاه افغانستان که در صدد دست‌یابی به آب‌های آزاد بود رضاشاه را آگاه کرد. دلیل این اقدام انگلیسی‌ها مخالفت دوست محمدخان با آنها بوده است. دوست محمدخان به خط آهن میرجاوه تهاجمات و حملات زیادی انجام داده و خساراتی را به آنها وارد کرده بود (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۶۶). در نامه چاکر محمد به وزارت داخله در مورخه ۱۰ اردیبهشت سال ۱۳۰۴ چنین آمده است:

۱۳۳۶: ۸۱). سرانجام دوست محمدخان به دزدان رفت و از دزدان (زاهدان) تلگرافی برای رضاخان فرستاد و امانت و صداقت خود را متعهد شد و درخواست تأمین و عفو نمود و رضاشاه درخواست او را پذیرفت (روزنامه/اطلاعات، ش ۷۳۱، ۱۳۰۸، ص ۲). در متن تلگرام رضاشاه به دوست محمدخان درباره عفو او، که مجد به نقل از تریت آورده، چنین نوشته شده است:

درخواست تلگرافی تان به عرض رسید با توجه به اینکه از اعمال گذشته خود اظهار ندامت کرده و از ما طلب بخشش کرده‌اید، ما نیز خواسته شما را اجابت کردیم، به موجب این دستخط شما مورد عفو ملوکانه قرار گرفتید (مجد، ۱۳۸۹: ۵۸۸).

۷. سرانجام دوست محمدخان

پس از عفو، رضاشاه دستور داد که دوست محمدخان در تهران بماند و ماهیانه مبلغ سیصد تومان حقوق برای او برقرار نمود؛ اما واقعیت این بود که دوست محمدخان در تهران تحت نظر و یک نفر مراقب از طرف شهربانی همراهش بود و حق خروج از پایتخت را نداشت (روزنامه شفق سرخ، شماره ۱۴۲۰، ۱۳۰۸، ص ۱). اطرافیان او که همراهش به تهران آمده بودند؛ از این وضعیت خسته و ناراضی بودند و شروع به تحریک دوست محمدخان کردند و از او خواستند به افغانستان فرار کند (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۲۵۶).

در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۸ دوست محمدخان به اتفاق همراهان خود به قصد شکار از شهر خارج شد. در خارج از شهر مأمور شهربانی محافظ او توسط یکی از همراهانش، به نام شکر محمد، به قتل رسید و او و همراهانش به طرف کوه‌های سمنان

مطابق اظهار ویس، قونسول انگلیس، چندی قبل عده بلوچ ایرانی مسلح حمله به یک نفر گمرکچی خاک بلوچستان انگلیس نموده عده زیادی از طرفین مقتول و مجروح و مقداری اموال از ایشان چپاول می‌نمایند انگلیسی‌ها دوست محمدخان را مسئول می‌دانند (ساکما، ۱۵۷۰: ۲۹۳۰: ۲۹).

۶. عملیات در بلوچستان

سرانجام در تابستان سال ۱۳۰۷ قوای تحت فرماندهی امان‌الله جهانبانی وارد بلوچستان شد و طی جنگ‌های گشت، دزک و دارین چاه با استفاده از پشتیبانی نیروی هوایی موفق به شکست دوست محمدخان گردید (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۶۱). یکی از دلایل پیروزی ارتش در جنگ با دوست محمدخان بارکزائی، موفقیت دولت در ایجاد شکاف در بین سرداران و خوانین بلوچ بود؛ به طوری که در هنگام شروع عملیات علیه دوست محمدخان برخی از خوانین بلوچ از جمله عیدو خان ریگی و جیهند یار احمدزائی به استقبال سرتیپ جهانبانی آمدند و ابراز اطاعت نمودند (جهانبانی، ۱۳۳۶: ۵۵).

با یکسره شدن اوضاع نبرد، دوست محمدخان ادامه نبرد را بی فایده دید؛ و به طرف کوه‌های سرباز فرار کرد.

پس از شکست دوست محمدخان و پیروزی ارتش، رؤسای طوایف مختلف بلوچ که تحت فشار دوست محمدخان بودند، از جمله چراغ خان بزمانی، سردار میرهوتی خان لاشاری، سردار حسین خان گه، رستم خان چانپی، علی خان دمنی، جان محمدخان قصر قندی، سردار محمدخان فنوجی، سردار نقدی خان بنتی و میرشاه وردی خان به نزد امان‌الله جهانبانی آمدند و اظهار اطاعت نمودند (جهانبانی،

گریختند که پس از چند روز در کنار کویر سیاه کوه توسط نیروهای دولتی دستگیر و روانه زندان گردیدند (مکی، ۱۳۶۲: ۶۹).

مجد به نقل از ویلیامسن بیان می‌کند که علت عزل ژنرال درگاهی از ریاست نظمی و زندانی شدن او فرار دوست محمدخان بوده است (مجد، ۱۳۸۹: ۹۴۱). پس از ورود دوست محمدخان به تهران او را به حضور شاه بردند و شاه از او سؤال نمود، که این چه کاری بود که کردی، فقط در جواب می‌گوید: تقدیر چنین بود. دوست محمدخان چون مأمور دولت را کشته بود. در دادگاه ارتش محکوم به اعدام گردید و در تاریخ ۲۶ دی ماه ۱۳۰۸ حکم اعدام درباره وی اجرا شد (مکی، ۱۳۶۲: ۱۳۰).

مجد بر اساس گزارش هارت در زمینه دخالت رضاشاه در اعدام دوست محمدخان بیان می‌کند که او در یک دادگاه نظامی به حبس ابد و خدمتکارش به اعدام محکوم شد. پس از آنکه حکم مزبور را به شاه تلگراف کردند شاه پاسخ داد که سرکرده شورشی‌های بلوچ مستحق این بخشش نیست و باید پیش از بازگشت او به تهران اعدام شود (مجد، ۱۳۸۹: ۶۴۲).

در آخرین بخش از زندگی دوست محمدخان به نظر می‌رسد که او در ماجرای کشته شدن مأمور شهربانی بی‌نقش نبوده است؛ چرا که براساس شواهد در ابتدا دوست محمدخان چند نفر شتر از بلوچستان درخواست نموده است و سپس یکی از نوکرانش را وادار به آموختن رانندگی کرده و تعدادی اسلحه در اتومبیل پنهان می‌نماید. بنابراین تمامی این شواهد حاکی از آن است که دوست محمدخان قصد فرار داشته است. شکر محمد نیز به نظر می‌رسد به دستور او مأمور شهربانی را به قتل رسانده است. چرا که

منطقی نیست بپذیریم یکی از نوکران دوست محمدخان او را مجبور به فرار نموده و بدون اجازه او مأمور دولت را به قتل رسانده باشد؛ و از طرفی دوست محمدخان در دادگاه بگوید، تقدیر چنین بود. با شناخت به‌دست‌آمده از روایات سردار دوست محمدخان غیرممکن است که او آینده خود و بلوچستان را فدای یکی از نوکرانش کرده باشد. به نظر می‌رسد ادعای برخی از منابع درباره علاقه رضاشاه به دوست محمدخان بی‌اساس و رضاشاه از ابتدا در اندیشه از بین بردن دوست محمدخان بوده است.

تصور می‌شود رضاشاه باید او را به گونه‌ای از بین می‌برد که باعث تحریک شورش در بلوچستان نمی‌شد و از طرفی پاسخی برای افکار عمومی در بلوچستان داشته باشد بر این اساس این نقشه را طرح کردند که دوست محمدخان را با دست خودش از بین ببرند بنابراین با تحریک شکر محمد و اطرافیان دوست محمدخان که آنها نیز در تحریک دوست محمد مؤثر بودند و با قتل مأمور شهربانی بهانه لازم را رضاشاه به دست آورد و چون از لحاظ قانونی دوست محمدخان مرتکب قتل شده بود، محکوم به اعدام گردید؛ و این مسئله (اعدام) دوست محمدخان در بلوچستان نیز به علت قتل، موجه جلوه داده شد.

به این ترتیب طغیان مردی که به مدت هشت سال (۱۳۰۰-۱۳۰۸) از تابعیت پادشاهان قاجار و شاهنشاه پهلوی تبعیت نکرده بود و هر آنچه که در سرزمین بلوچستان اراده کرده بود، انجام می‌داد؛ با قتل یک درجه‌دار نظمی به پایان رسید. مرگ دوست محمدخان اگرچه پایان دردهای دولت در بلوچستان نبود و دولت به‌زودی مجبور به مبارزه به

باید تبعات چنین اقدامی را تجربه کند. به این ترتیب حرکت نخجوان به صورت خودسر نمی‌توانسته باشد. به صورت قطع، وی مجری دستورات از مقامات بالاتر بوده است.

۲. نخجوان یکی از افرادی بود که در ۱۳۰۷ در سرکوبی دوست‌محمدخان نقش کلیدی را ایفا کرد. کسانی که تلفات و تبعات میدان رزم را دیده‌اند، همواره از تکرار آن پرهیز می‌کنند؛ به این ترتیب به احتمال فراوان نخجوان آخرین فرد در بلوچستان بوده است که خواهان در دسر با سرداران بلوچ باشد. این فرضیه بار دیگر این نکته را ثابت می‌کند که نخجوان دستورات مافوق را اجرا کرده است.

۳. در سال ۱۳۰۴ سرهنگ رحیمی با برخورداری ناهنجار باعث طغیان برخی از خوانین بلوچ شده بود. فرماندهان ارشد ارتش در بلوچستان با پیامدهای چنین حرکت‌هایی آشنا بودند. چرا باید نخجوان که افسری لایق بود، با قطع حقوق سرداران بلوچ و ایجاد نارضایتی فوری در میان آنها، خواهان درگیری با بقیه طوایف بلوچستان باشد؟

همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد، قطع حقوق جمعه‌خان و امنیه‌های محلی‌اش زمینه را جهت طغیان جمعه‌خان و درگیری او با حکومت مرکزی فراهم کرد. بدیهی بود که سرداران بلوچ به‌ویژه جمعه‌خان روی درآمدهای این بخش حساب ویژه‌ای باز کرده بودند. این درآمد باعث ایجاد هزینه‌هایی شده بود که جمعه‌خان اینک نمی‌توانست آن را بپردازد. از آنجا که جمعه‌خان باید در برابر افراد طایفه خود پاسخگو می‌بود، در نتیجه وی تنها دو گزینه اجرایی در پیش رو داشت.

قدرت‌یابی جمعه‌خان سردار دیگر بلوچ گردید، اما راه را برای سرکوبی سردارانی که از استقلال داخلی فراوانی برخوردار بودند باز کرد.

پیروزی بر دوست‌محمدخان عامل مهمی در ثبات سیاسی و فرمان‌برداری مکران گردید. یک منبع مستقل، از خرسندی رضاشاه پس از اعدام دوست‌محمدخان گزارش داده است (هدایت، ۱۳۸۸: ۳۸۵). کمی بعد در سال ۱۳۰۹ رضاشاه شخصاً به بلوچستان سفر کرد (همان: ۳۸۸). وی در این سفر ارزیابی دقیقی از اوضاع بلوچستان به عمل آورد. به احتمال فراوان رضاشاه در این سفر میزان توانمندی سرداران را پس از طغیان دوست‌محمدخان سنجیده بود. هرچند در بلوچستان نیز هم چون خوزستان هدف از سفر رضاشاه شناسایی مشکلات به وسیله شخص رضاشاه جلوه داده شد (ن.ک: بهرامی، ۱۳۰۳: ۷۰).

۸. طغیان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی

اولین جرقه بحران در اوایل سال ۱۳۱۰ زده شد. در این تاریخ فرمانده تیپ مستقل بلوچستان، سرهنگ محمدخان نخجوان، در پاسخ به یکی از تحریکات محلی حقوق امنیه‌های محلی و رؤسای طوایف بلوچ از جمله جمعه‌خان اسماعیل‌زهی را قطع کرد. این حرکت بعدها در گزارش‌های رسمی ارتش ثبت شد (مهنامه ارتش، ش ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۸).

در پاسخ به چرایی اقدام سرهنگ نخجوان می‌توان به مسائل زیر اشاره کرد:

۱. نخجوان اصولاً دارای چنین اختیاراتی نبوده است که حقوق سرداران و سربازان محلی را قطع نماید. او می‌دانست که قطع موجب بی‌پاسخ نخواهد ماند. وی اولین فردی است که

سایر گزینه‌ها بود را با سرتیپ البرز غیر سازش‌کار جابه‌جا کردند. فشار داخلی طایفه اسماعیل‌زهی به سردار و عدم حمایت دولت از وی باعث شد که وی برای جبران درآمدهای از دست‌رفته، دست به اقداماتی بزند که شرارت‌آمیز برآورد شد.

۹. ریشه‌یابی طغیان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی

حرکت جمعه‌خان اسماعیل‌زهی از سوی محققان گوناگون این دوره به صورت‌های متفاوت دیده شده است.

۱. حمید احمدی در کتاب قومیت و قوم‌گرایی در ایران، علت طغیان جمعه‌خان را بدرفتاری برخی از فرماندهان ارتش از جمله سرتیپ البرز با طوایف بلوچ و صدور دستور اعدام جمعی از خوانین و سرداران بلوچ که در کوهک در سال ۱۳۰۷ شورش کردند و از اطاعت دولت سرپیچی نمودند می‌داند (احمدی، ۱۳۷۸: ۲۲۷).

۲. زند مقدم به نقل از سرهنگ نیک محمد در زمینه علت طغیان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی می‌نویسد: ظاهر قضیه تجاوز امنیه به دختری در گوربند بود، ولی علت واقعی آن دستور کلاه پهلوی، لباس رسمی، چادربرداری (کشف حجاب) و واقعه مسجد گوهرشاد که در بلوچستان پیچید و طوایف بلوچ را متوحش کرد بود (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۴).

تحلیل احمدی در موارد تاریخی چندان صحیح نمی‌نماید؛ زیرا وقایع مربوط به جمعه‌خان از سال ۱۳۱۰ شروع شده بود، اعدام سرداران در ۱۳۰۷ مربوط به قیام دوست‌محمدخان بود که در سال ۱۳۰۸ اعدام شد (مکی، ۱۳۶۲: ۱۳۰). جمعه‌خان اصولاً در میان نیروهایی بود که علیه دوست‌محمدخان جنگیده بود پس قیام به طرفداری از

۱. در گزینه اول وی باید مجدداً درخواست برقرار حقوق از حکومت مرکزی یا نماینده‌های وی در بلوچستان و کرمان می‌کرد.

۲. با طغیان علیه حکومت مرکزی، دولت را وادار به توجه نسبت به خواسته‌های خود می‌کرد.

جمعه‌خان در اولین گام تلاش کرد تا با برقراری ارتباط با فرماندهی مافوق نخجوان به صورت اداری مشکل پیش‌آمده را حل کند. امری که منطقی و طبیعی بود. سرلشکر امین در خاطرات خود به این موضوع اشاره دارد که «در سال ۱۳۱۱ش با وجود نارضایتی جمعه از قطع حقوق خود اما هنوز ارتباط خود را با حکومت قطع نکرده بود» (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۹). درنهایت عدم موفقیت جمعه‌خان در ارتباط با دولت مرکزی و گرفتن پاسخ دلخواه وی از نماینده‌های دولت باعث طغیان جمعه‌خان گردید.

بر طبق فرضیه نگارنده، فرماندهان نظامی برای اجبار جمعه‌خان به قیام، در حرکتی حساب‌شده حتی سرهنگ نخجوان را، برای جلوگیری از سازش‌کاری با بلوچ‌ها از کار برکنار کرده و سرتیپ البرز را در بلوچستان مستقر کردند. سرلشکر امین به این نکته اعتراف می‌کند که: «جمعه‌خان» از سال ۱۳۱۲ در زمان فرماندهی تیمسار البرز ارتباطش با تیپ بلوچستان قطع شد و اتباع او شروع به شرارت و سرقت نمودند» (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۹).

برای جمعه‌خان و بلوچستان خواب‌هایی دیده شده بود که گام به گام تعبیر می‌شد. گام اول قطع حقوق و گام دوم عدم توجه به اعتراض‌های وارده بود. زمانی که اعتراض‌های جمعه‌خان بیشتر شد، سرهنگ نخجوان افسری که معتدل‌تر و منطقی‌تر از

دوست محمدخان غیرمنطقی می‌نماید.

از سوی دیگر طغیان دوست محمدخان از نظر ماهوی تفاوت‌های اساسی با طغیان جمعه‌خان داشت. طغیان دوست محمدخان با تلاش برای تصرف دزداب یا زاهدان امروزی آغاز شد درحالی‌که در طغیان جمعه‌خان هیچ‌یک از شهرهای کلیدی بلوچستان مورد تعرض قرار نگرفت (روزنامه شفق سرخ، ش ۱۴۲۰، سال ۱۳۰۸: ۱).

از طرفی داستان نیک محمد درباره اقدام یک افسر در گوربند (تجاوز به دختری بلوچ) می‌تواند محتمل باشد. از آنجا که بر طبق تحلیل نیک محمد الله‌بخش این حرکت در پی مسئله گوهرشاد و کشف حجاب باعث وحشت طوایف غیرتمند بلوچ شد. البته سؤال اینجاست که اقدام نخجوان در قطع حقوق نیروهای محلی بلوچ آیا قبل از این حرکت غیراخلاقی بوده است و یا بعد از آن؟ اگر تجاوز غیراخلاقی قبل از قطع حقوق بوده است، بازهم فرضیه دستور از بالا تقویت می‌شود و اگر پس از مسئله قطع حقوق بوده است، این حرکت سخیفانه جرقه قیام بلوچ‌ها را شعله‌ور ساخته است و دولت در پاسخ به آن مزایای سرداران را قطع کرده است.

۳. نیک محمد الله‌بخش به نکته جالب دیگری در این زمینه اشاره دارد. وی یکی از دلایل مخفی اقدام سرداران بلوچ را، بحث کشیده شدن خط آهن به زاهدان که قرار بود، این خط آهن به باجگیران متصل شود، می‌داند (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۴).

کشیده شدن راه آهن هرچند باعث رونق اقتصادی منطقه می‌شد، اما به دلیل دسترسی آزاد دولت به شرق برای استقلال داخلی سرداران غیرمفید شمرده می‌شد. سرداران بلوچ با هر عاملی که به افزایش

نفوذ دولت مرکزی در منطقه منجر می‌شد، مخالف بودند. آنها حتی برخی از سرداران بلوچ را که خواهان نزدیکی با دولت بودند را زیر فشار می‌گذاشتند (کمام، d4-k55-26/2p152/00003).

۴. افشار سیستمی در زمینه طغیان جمعه‌خان به نقش انگلیسی‌ها در تحریک دولت ایران اشاره می‌کند و می‌نویسد:

قشون انگلیس چون نتوانستند با اتحادیه متشکل از طوایف اسماعیل‌زهی، گمشادزهی و یار احمدزهی مقابله نمایند، چنین وانمود کردند، که این اتحادیه طغیانی علیه حکومت مرکزی ایران می‌باشد و دولت وقت ایران را نسبت به قوم بلوچ تحریک کردند (افشار سیستمی، ۱۳۷۰: ۵۳).

نگارنده معتقد است که در ریشه‌یابی علت طغیان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی باید به نقش انگلستان در تحریک دولت ایران توجه کرد؛ بر اساس گواهی اسناد به نظر می‌رسد، در طغیان جمعه‌خان نقش انگلستان در تحریک دولت ایران پررنگ بوده است. انگلیسی‌ها پس از اینکه نتوانستند نظر جمعه‌خان را در همکاری با خود جلب نمایند، اقدام به توطئه‌چینی علیه او نمودند. اوضاع داخلی ایران و اصلاحات رضاشاه، خصوصاً کشف حجاب، به علت تعصبات دینی و آداب و رسوم سنتی قوم بلوچ در تحریک خوانین بلوچ از جمله جمعه‌خان اثرگذار بوده است.

اینکه سرلشکر امین در بیان خاطرات خویش علت طغیان جمعه‌خان و درگیری با نیروهای دولتی را قطع حقوقش توسط دولت، شرارت و ناامنی طایفه اسماعیل‌زهی اعلام می‌کند، به این علت بوده است که سرلشکر امین فرماندهی جنگ با جمعه‌خان را بر عهده داشته است، پس ناگزیر بود جهت توجیه

قرار دارد. برکناری البرز نشان داد که دولت اقدامات وی را تأیید نمی‌کند؛ اما اگر اقدامات او مورد تأیید دولت نبود چرا به تلاش‌های جمعه‌خان بلوچ برای بهبود روابط با تهران پاسخ مثبت نداد؟ حرکت سرلشکر جهانبانی با دو منطبق قابل توجیه است:

۱. به نظر می‌رسد گروهی در دولت تلاش داشتند اوضاع را در بلوچستان آرام کنند. در نخستین حرکت این گروه سرتیپ البرز مسئله‌ساز با تحقیر از بلوچستان اخراج شد.

۲. اما فرضیهٔ محتمل‌تر دوم که در آن تمام حرکت‌های دو طرف در نظر گرفته شده این است که در یک سیاست شطرنجی، بازیگر اصلی با فدا کردن سرتیپ البرز به‌عنوان یک مهره، از پیوستن سایر طوایف بلوچ به جمعه‌خان اسماعیل‌زهی که با طغیان خود راه برگشت نداشت، جلوگیری کرد. در این دوره برآورد می‌شد که بیشتر مشکلات موجود در بلوچستان از سوی سرتیپ البرز است که منتقل شد، حال چرا جمعه‌خان اسماعیل‌زهی به شرارت ادامه داد؟

ظاهراً بسیاری از بازیگران در این دوره از بازی گرفته شدن خود بی‌اطلاع هستند؛ سرلشکر امین اقدام دولت در مصالحه با جمعه‌خان را در بیان خاطراتش در مجله مهنامه ارتش مورد نکوهش قرار می‌دهد و معتقد است که این اقدامات باعث افزایش اعتبار جمعه‌خان در بین سایر طوایف و توسعه شرارت و ناامنی در منطقه شده است. او در قسمتی از خاطراتش می‌نویسد:

تمام اقدامات و عملیات جمعه و طایفه‌اش از هر طرف به مرکز گزارش شده بود. چندین مرتبه برای قلع‌وقمع او از مرکز نظریه استعمال شد. با اینکه

اقداماتش در منطقه راهزنی چند نفر از طایفه اسماعیل‌زهی را بهانه قرار داده و به مرکز گزارش دهد.

۱۰. ارتش و جمعه‌خان

بر اساس دستور رضاشاه در تاریخ ۲۹ آبان ۱۳۱۳ نیرویی به فرماندهی سرهنگ دوم حسین فاتح، مأمور سرکوب جمعه‌خان اسماعیل‌زهی گردید (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴، ص ۷۹).

در این زمان تیپ بلوچستان در منطقه «شورو» که محل سکونت طایفه اسماعیل‌زهی است، مستقر می‌شود. علت شروع درگیری را سرلشکر امین در خاطراتش این‌گونه توصیف می‌کند:

در مدت استقرار تیپ بلوچستان در منطقه شورو، جمعه‌خان که اتحادیه‌ای مرکب از طوایف ریگی و ناروئی تشکیل داده بود، در مورخه ۱۳۱۳/۱۰/۳ اقدام به مسدود نمودن راه کورین و شورو نمود که در نتیجه این حمله یک افسر و ۱۱ سرباز ایران به قتل می‌رسد (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۹).

رضاشاه به دنبال این حادثه سرلشکر جهانبانی را به‌اتفاق سرهنگ حسین ارفع، سرهنگ زمان امیر چوپانی مأمور رسیدگی به این حادثه می‌کند. جهانبانی پیش‌تر، در دوره طغیان دوست‌محمدخان، نیز در بلوچستان حضور جدی داشت (ن.ک: جهانبانی، ۱۳۳۶: ۴۲-۴۶). این گروه در تاریخ ۱۳۱۳/۱۰/۸ وارد منطقه شورو می‌شوند. به دستور سرلشکر جهانبانی استحکامات تیپ بلوچستان در شورو تخریب و سرتیپ البرز به تهران احضار و سرهنگ محمدعلی پوریا به فرماندهی تیپ بلوچستان منصوب می‌گردد (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۹).

این گزارش در تقابل آنچه تاکنون فرض شده بود

دولت شاهنشاهی رضاشاه در ایران در سال ۱۳۱۷ از پرداخت یک‌صد تومان ناتوان است؟ آیا پرداخت این مبلغ با حسن نیت، نشان‌دهنده علاقه دولت به ادامه روند آرامش در بلوچستان نیست؟ در این زمان دولت در تدارک چاپ اسکناس ۱۰۰۰۰ ریالی بود و اسکناس ده پهلوی یا ۱۰۰۰ ریالی بزرگ‌ترین اسکناس موجود در کشور بود. آیا پرداخت یک عدد اسکناس کم‌هزینه‌تر لشکرکشی به بلوچستان نبود؟ جمعه‌خان از نظر مالی در وضعیت خوبی نبوده است که درخواست ۱۰۰۰ ریال کرده است. این مبلغ کمی کمتر از سه برابر حقوق ۳۵۰ ریالی مدیر مدرسه خاش است. در بهترین حالت این مبلغ معادل حقوق ماهانه پنج نفر کارمند متوسط است. آیا دولت ایران نمی‌تواند این مبلغ را به جمعه‌خان به‌عنوان مهم‌ترین سردار بلوچستان در ایران ۱۳۱۷ پردازد؟

پاسخ مثبت است. برای دولت پرداخت چنین مبلغی بسیار سهل و ساده است؛ اما رضاشاه در این دوره در تلاش بود تا با کمک ارتش هر فردی را که ممکن بود در دوره محمدرضا در دسرسازی کند، به زمین بزند. مأموریت‌های موفق ارتش در ۱۳۰۱ در آذربایجان و فارس، در ۱۳۰۲ در کرمانشاه، در ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۷ در بلوچستان و لرستان و در ۱۳۰۴ در خراسان و مازندران به رضاشاه اعتماد به نفس فوق‌العاده بخشیده بود (آوری، ۱۳۸۸: ۲۲). فراموش نکنیم که سال ۱۳۱۷ نیروی دریایی ایران به‌تازگی تأسیس شده و رضاشاه در این دوره آخرین حلقه تشکیل ارتش خود را کامل کرده بود. این ارتش نیازمند پیروزی‌های کوچک برای افزایش قدرت و روحیه خود بود. جمعه‌خان بهترین هدف سیاسی در این زمان برای ارتش رضاشاه بود.

از مکاتبات سرلشکر امین با ستاد ارتش در این

نقشه عملیات طرح و پیشنهادی هم تقدیم شد، مع‌هذا برای اینکه مبدا اقدامات پیشنهادی نتیجه معکوس پیدا نماید، مورد تصویب واقع نشد (مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴: ۷۹).

در دنباله حوادث در مورخه ۱۳۱۶/۱۰/۲۵ سرتیپ البرز به تهران منتقل شد و به‌جای او سرلشکر امین منصوب گردید (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۶). سرلشکر امین در اولین اقدام پس از ورود به خاش به ملاقات جمعه‌خان به منطقه «شورو» رفت و با او مذاکره کرد. نتیجه مذاکره قسم‌نامه‌ای شد که بعدها سرلشکر امین از این قسم‌نامه علیه جمعه‌خان استفاده کرد (مهنامه ارتش، شماره ۸، آبان ۱۳۵۴: ۷۶).

همچون دوست محمدخان بارکزیی در فاز اول، رضاشاه سردار شورشی را مورد بخشش قرارداد (در این مورد ن.ک: روزنامه اطلاعات، ۱۳۰۸: شماره ۷۳۱: ۲/ همچنین: مجد، ۱۳۸۹: ۵۸۸). با توجه به آنچه که بعدها رخ داد، امروز دانسته می‌شود که این قسم‌نامه در حقیقت سندی است که طی آن جمعه‌خان خود را محکوم به مرگ کرد؛ زیرا حوادث به‌گونه‌ای پیش رفت که جمعه‌خان مجبور به اتخاذ سیاست شرارت‌آمیز شده و قسم‌نامه خود را شکست. به‌این ترتیب عهدشکنی و یاغی‌گری وی برای همه سرداران بلوچ محرز شد.

جمعه اسماعیل‌زهی در سال ۱۳۱۷ برخلاف قسم‌نامه دوباره طغیان نمود؛ سرلشکر امین علت طغیان دوباره جمعه‌خان در سال ۱۳۱۷ را درخواست یک‌صد تومان حقوق ماهیانه اعلام می‌کند. او در خاطراتش می‌نویسد: «چون از طرف دولت به او اعتنائی نشد، دوباره دست به شرارت و دزدی زدند» (مهنامه ارتش، شماره ۸، آبان ۱۳۵۴: ۷۶).

کلیدی‌ترین نکته این بخش این است که آیا

جنگ بین قوای دولتی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی شد. این امکان وجود دارد که ملا درمحمد از عوامل انگلستان بوده باشد. اعدام وی به دست نیروهای دولتی به جرم جاسوسی به‌اندازه کافی برای شعله‌ور کردن آتش خشم اسماعیل‌زهی‌ها مناسب بود. از طرفی حمایت انگلیسی‌ها از ملا درمحمد نشان‌دهنده منافع ایشان در زنده‌بودن او است. انگلستان چرا باید منافی در زنده نگاه‌داشتن یک شهروند ایرانی در بلوچستان داشته باشد؟ این مسئله تنها در صورتی قابل‌پذیرش است که آن شهروند در جهت منافع انگلستان خدمت کند.

در خود بلوچستان عوامل دیگری را نیز در مورد شروع درگیری‌های ۱۳۱۷ مرتبط می‌دانستند. یکی از این عوامل اختلافات داخلی سرداران بلوچ بود. رحمت شریف یکی از بستگان تبعیدشده جمعه‌خان در اصفهان در نامه‌ای که برای رئیس مجلس شورای ملی می‌نویسد و در آن از غارت اموالش توسط نظامیان در بلوچستان شکایت می‌کند. وی علت درگیری جمعه‌خان با نیروهای دولتی را کینه و عداوتی می‌داند که میان ملک‌شاه ناروئی و جمعه‌خان وجود داشته است. رحمت شریف ملک‌شاه را متهم به پرداخت رشوه به نظامیان جهت جنگ با جمعه‌خان می‌کند (کمام، ۲۰۰۰۸-۱۲۳۶۸-۲۲).

رحمت شریف حقیقت را می‌گوید اما به نظر می‌رسد، وی حقیقت را از وسط تعریف می‌کند. ممکن است، نارویی‌ها در دامن زدن به آتش سرکوب جمعه‌خان تلاش کرده باشند، اما شروع‌کننده جریان مسئله احتمالاً اعدام مولوی بوده است.

زمان چنین مستفاد می‌گردد که او درصدد نابودی جمعه‌خان براساس یک نقشه کاملاً محرمانه و غافلگیرکننده بوده؛ اما به نظر می‌رسد رضاشاه نگران عواقب این عملیات بوده است چرا که در بخشی از گزارش ستاد ارتش به فرمانده لشکر ۸ مکران چنین آمده است:

مندرجات گزارش ۲۴۰ سیار مورخ ۱۷/۶/۹ از شرف عرض پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایونی گذشت نظر شاهانه این است باوجود پیش‌بینی‌های کفیل لشکر در مستور ماندن تصمیمات قلع‌و‌قمع جمعه آیا اطمینان دارد که از عده امنیه مکران هنگام شروع عملیات به انجام مقصود این اخبار را به کسان جمعه یا خود جمعه نرسانند (مهنامه ارتش، ش ۸، آبان ۱۳۵۴: ۷۷).

در سرکوب جمعه‌خان در سال ۱۳۱۷، برخی از طوایف بلوچ از جمله طایفه ناروئی و طایفه ریگی، با دولت همکاری کردند. سرلشکر امین تلاش نمود، در طول عملیات از آزار و اذیت زنان و اطفال و مردم طایفه اسماعیل‌زهی جلوگیری کند (همان: ش ۹، آبان ۱۳۵۴: ۷۶).

یک فرضیه دیگر نیز در مورد شروع مجدد درگیری‌ها در ۱۳۱۷ وجود دارد. زند مقدم اعدام ملا در محمد، روحانی (مولوی) طایفه اسماعیل‌زهی، توسط سرلشکر امین، به جرم همکاری و جاسوسی برای انگلیس را عامل شروع درگیری میان جمعه‌خان و نیروهای دولتی می‌داند و می‌نویسد:

انگلیسی‌ها زیاد تلاش نمودند سرلشکر امین را از این اقدام بازدارند و مولوی درمحمد را نجات دهند؛ اما سرلشکر امین زیر بار نرفت. سرلشکر امین عاقبت با توطئه انگلیسی‌ها به قتل رسید (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۶).

در هر صورت اعدام ملا درمحمد باعث شروع

۱۱. درگیری ارتش و جمعه‌خان در ۱۳۱۷

درگیری خیلی زود شروع شد. سال‌ها تنش بدون درگیری باعث خشونت زیاد طرفین گردید. نیروهای متحد در کوه پیر سوران، در محلی به نام «کرمی» همراه با زن و بچه جمع شدند و شروع به جنگ‌های چریکی نمودند؛ در این نبردها از قشون رضاشاه تعداد ۳۰ سرباز در ناحیه گل چاه و چند سرباز در ناحیه شورو و تعداد ده نفر در ناحیه قطار خنجک کشته شدند (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۸۶).

نیروهای شاهنشاهی به سرعت و با قدرت کامل در منطقه وارد عملیات شده و این طغیان توسط دولت سرکوب گردید. جماخان (جمعه‌خان) به بلوچستان انگلیس فرار کرد (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲).

۱۲. اسماعیل‌زهی‌ها پس از فرار جمعه‌خان

پس از فرار سردار جمعه‌خان، ریش‌سفیدان طایفه اسماعیل‌زئی با انتخاب نظر محمد به ریاست طایفه، عریضه‌ای به سرلشکر امین، فرمانده نیروهای اعزامی رضاشاه نوشتند و در آن جمعه‌خان را مسئول و گناهکار این حوادث قلمداد کردند؛ و از شاهنشاه درخواست کردند که گناه جمعه‌خان را به پای طایفه اسماعیل‌زهی حساب نکند (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲).

سرتیپ امین در تلگرافی که در مورخ ۱۳۱۷/۹/۱۰ به ستاد ارتش ارسال می‌کند می‌نویسد:

چون جمعه اسمعیل زائی در نیم روز همه گونه محظورات خود را از دست داده و به علاوه این کلمه یک مناسبت تاریخی نیز در این منطقه دارد در صورت اقتضای رأی مبارک اجازه فرمایند، اسم طایفه نیم روزی یا شهرزادی یا شه بخش مرسوم گردد (مهنامه ارتش، ش ۱۱، آبان ۱۳۵۴: ۷۸).

در تلگرافی که سرلشکر ضرغامی از ستاد ارتش

به سرلشکر امین ارسال می‌کند چنین آمده است:

حسب‌الامر اعلیحضرت همایونی مقرر است، اینک که ریش‌سفیدان طایفه اسمعیل زائی از مساعدت و پناه دادن جمعه خودداری نموده‌اند، کفیل لشکر ۸ مکران وکیل است آنها را طوری جلب و محبت نمایند که اساساً و باطناً نسبت به جمعه دشمن شوند (همان: ش ۱۱، آبان ۱۳۵۴: ۷۸).

در مدت کوتاهی تلگرافی از وزارت جنگ به امضای سرلشکر ضرغامی ارسال می‌گردد، که درخواست طایفه اسماعیل‌زهی را به سه نامی که ریش‌سفیدان طایفه انتخاب کرده بودند:

۱. طایفه نیمروزی

۲. طایفه شهنوازی

۳. طایفه شه‌بخش

به نظر شاهنشاه رسیده است و رضاشاه، نام شه‌بخش را برای این طایفه انتخاب کرده است و تمام افراد طایفه را به‌جز جمعه‌خان مورد عفو قرار داده است (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲).

بر اساس‌نامه شماره ۱۴۷۱ مورخه ۱۳۱۷/۱۱/۲۲ محمود جم، نخست‌وزیر ایران به تمامی ادارات اعلام کرد که اسم طایفه اسماعیل‌زهی (تصویر ۴) به دستور رضاشاه به شه بخش تغییر کرده است (ساکما، ۲۴۰۰۳۸۶۸۹: ۱). به دنبال این تلگراف سرلشکر ضرغامی، تلگرافی به سرلشکر امین می‌فرستد، مبنی بر اینکه بر طبق نظر شاهنشاه هیچ‌یک از افراد طایفه اسماعیل‌زئی مورد ستم قرار نگیرد و ضمن خلع سلاح عمومی، همه‌گونه مساعدت با این طایفه گردد. در جهت اجرای دستور رضاشاه، وزارت جنگ سرگرد عباس نیک طبع را به منطقه شورو می‌فرستد تا طایفه شه‌بخش را خلع سلاح نماید. با خلع سلاح این طایفه تعداد ۷۵۰ قبضه اسلحه،

دوست محمدخان بارکزائی، جیهندخان یاراحمدزهی و جمعه‌خان اسماعیل‌زهی جرأت طغیان در بلوچستان را نداشته باشد.

سرانجام در سال ۱۳۲۲، به‌موجب فرمان محمدرضا شاه پهلوی، دستور بازگشت سردار طایفه شه‌بخش و استرداد املاکش صادر شد (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲). به این ترتیب، مردی که روزگاری به دلیل جنگ گورستانی تا حد یک قهرمان ملی بالا رفته بود، با برنامه‌ریزی دقیق رضاشاه سرکوب و خفیف شد. این حرکت باعث گردید که در دوره محمدرضا شاه، به‌ویژه در سال‌های پرآشوب اولیه بلوچستان که می‌توانست خطرناک‌ترین قیام‌ها را علیه دولت مرکزی سامان‌دهی کند، بسیار آرام و بی‌حادثه گردد.

از سوی دیگر سقوط قدرت سرداران در بلوچستان راه برای زیاده‌خواهی و کسب امتیاز دولت‌های خارجی در بلوچستان باز کرد. در دهه بیست بارها در مذاکرات دولتمردان صحبت از اعطای امتیاز به انگلستان یا آمریکا در بلوچستان دیده می‌شود. برای نمونه سفیر آمریکا در دوره امتیاز نفت شمال از قوام خواسته بود تا در برابر امتیاز نفت شمال برای روس‌ها، به انگلیسی‌ها امتیازی در بلوچستان بدهد (در این مورد ن.ک: آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۲۸۲ به نقل از Foreign Relation of united state: 1946:369). این مسئله با مخالفت صریح و مقتدرانه احمد قوام روبه‌رو شد.

۱۴. نتیجه

در پایان می‌توان چنین نتیجه گرفت که علت اصلی طغیان دوست محمدخان بارکزائی علیه دولت مرکزی، تلاش برای حفظ موقعیت و کسب منافع

تحویل سرگرد نیک طبع می‌گردد (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۲). به این ترتیب رضاشاه در حاشیه سرکوب جمعه‌خان بلوچ، به یکی از مهم‌ترین خواسته‌های خود، یعنی خلع سلاح عمومی در بلوچستان، نیز رسید (زرگر، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

۱۳. جمعه‌خان پس از وقایع ۱۳۱۷

جمعه‌خان در بلوچستان انگلیس از طرف انگلیسی‌ها تحت فشار قرار داده می‌شود که با آنها همکاری نماید و چون حاضر به همکاری با انگلیسی‌ها نمی‌شود، آنها تصمیم به اخراج او از بلوچستان انگلیس می‌گیرند. کنسولگری ایران در کویته زمینه بازگشت جمعه‌خان به ایران را با توجه به عفو که رضاشاه صادر کرده بود فراهم می‌کند (زند مقدم، ۱۳۷۱: ۱۹۰). در ابتدا قرار بود که جمعه‌خان همراه با اتباعش به شیراز تبعید شوند و حتی مکاتباتی در این خصوص میان وزارت کشور و استانداری شیراز و فرمانداری زاهدان صورت گرفت؛ اما دستور رضاشاه عوض شد و سردار جمعه‌خان با مقرری ماهیانه ۳۰۰۰ ریال (تصویر ۵) تحت نظر شهربانی در تهران قرار گرفت (ساکما، ۱۵۷۸: ۲۹۳۰۰۱۶۹).

جمعه‌خان که از سرنوشت دوست محمدخان به‌خوبی اطلاع داشت، در این سال‌ها علی‌رغم فشار زیاد در تهران باقی ماند. کمی بعد در اواسط سال ۱۳۱۹ لشکر ۱۴ مکران به فرماندهی سرتیپ محمد میمند، مشتمل بر یک هنگ پیاده در زاهدان، یک هنگ توپخانه در خاش، یک هنگ سوار و یک هنگ پیاده و یک گردان سوار جماز در زابل با استعداد جمعی ۵۰۰۰ نفر تشکیل شد (پژمان، ۱۳۸۶: ۱۴۰). این نیرو به حدی بود که سرداران بلوچ پس از سرکوبی

بیشتر درصدد گسترش اقتدار سیاسی و اقتصادی خود بودند؛ ولی بدرفتاری و خشونت افسران نظامی چون سرهنگ رحیمی و سرتیپ البرز باعث به وجود آمدن کینه و نفرت در میان بلوچ‌ها نسبت به ارتش شد. این عوامل، همراه با نفرتی که طوایف بلوچ از انگلستان داشتند، زمینه طغیان خوانین بلوچ را فراهم نمود.

طغیان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی در سال‌های (۱۳۱۰-۱۳۱۷) یکی از مسائل مهم و کمتر تحقیق شده درباره دوره رضاشاه است. این حرکت که پس از طغیان دوست‌محمدخان بارکزی و سرکوبی انفرادی جیهندخان یاراحمدزهی صورت گرفت، سومین و آخرین حرکت جمعی بلوچستان در دوره سلطنت پهلوی بود.

این‌گونه به نظر می‌رسد که رضاشاه پهلوی، در راستای سیاست تمرکزگرایی در دومین مرحله اقدام نظامی در بلوچستان، این استان نیمه تابع را به تابعیت کامل دولت مرکزی درآورد. در این میان جمعه‌خان اسماعیل‌زهی، به‌عنوان آخرین رهبر بزرگ بلوچستان، با یک برنامه سیاسی دقیق برای یک قیام علیه دولت مرکزی تحریک گردید. پس از شروع قیام با حذف عوامل محرک دولت مانع از همراهی سایر سرداران بلوچستان با طایفه اسماعیل‌زهی شد. اسناد این دوره به‌خوبی نشان می‌دهد که دولت در سال‌های ۱۳۱۰، علی‌رغم تماس و خواهش‌های مکرر جمعه‌خان اسماعیل‌زهی، از برآوردن خواهش‌های ابتدایی و ساده وی خودداری کرده است. وی در مرحله اول مجبور به پذیرش صلح با دولت گردید.

در سال‌های بعد و در ۱۳۱۷، با اعدام مولوی طایفه اسماعیل‌زهی که مشکوک به جاسوسی برای

اقتصادی از طریق مصادره اموال خالصه‌جات دولتی و عدم پرداخت مالیات سالیانه بلوچستان بود. موقعیتی که به‌واسطه ضعف حکومت قاجاریه، به‌ویژه در پایان دوره حکومت آنها، به شکل ویژه‌ای او را قادر ساخت تا مدت ۸ سال در بلوچستان به یک قدرت برتر محلی تبدیل شود، آنچه استمرار این وضعیت را در دوره پس از کودتا و سقوط قاجاریه و روی کار آمدن پهلوی اول ممکن ساخت درگیر بودن سردار سپه در دوران قدرت‌گیری و دستیابی به مقام سلطنت و سرکوب مخالفینی در خراسان، آذربایجان و خوزستان بود. البته دوست‌محمدخان این اهتمام دولت مرکزی جدید به سرکوب مخالفین و موفقیت در برابر آنها را به‌عنوان زنگ خطر جدی تلقی نکرد و حتی سقوط خزعل و سمیتقو آگاهی لازم را در مورد رضاشاه به وی نداد. عواملی همچون دوری راه، عدم شناخت کافی از دولتمردان حکومت جدید به‌ویژه شخص رضاشاه، ناتوانی از درک ماهیت تغییرات به وجود آمده در پایتخت و تحولات در حال وقوع، و دست‌کم گرفتن و ارزیابی غلط از توانایی ارتش جدید باعث گردید تا درصدد حفظ قدرت در امور بلوچستان برآید، امری که با سیاست تمرکز قدرت و از بین بردن قدرت‌های محلی توسط پهلوی اول در تضاد بود؛ از این رو با توجه به سیاست کلی دولت انگلستان در حمایت از تمرکز قدرت در ایران و عدم همکاری خوانین بلوچ، از جمله دوست‌محمدخان و جمعه‌خان با انگلیسی‌ها، آنها تلاش کردند شرارت‌هایی که در بلوچستان صورت می‌گرفت، اقدامی علیه دولت، امنیت و استقلال ملی ایران جلوه دهند و رضاشاه را تحریک به لشکرکشی به آن منطقه نمایند.

سرداران بلوچ در پی کسب استقلال نبودند. آنها

انگلستان بود، بار دیگر دولت و جمعه‌خان رودروی یکدیگر قرار گرفتند. این بار پس از یک درگیری کوتاه، جمعه‌خان به بلوچستان انگلیس (پاکستان) گریخت؛ و به دلیل عدم همکاری با نیروهای انگلیسی از بلوچستان انگلستان اخراج و به ایران بازگشت. در این دوره، ترتیبی اتخاذ شد تا در یک دوره کوتاه طایفه اسماعیل‌زهی، علاوه بر دارایی‌ها، حتی از هویت فرهنگی خود نیز محروم شوند. جمعه‌خان، برخلاف دوست محمدخان، همه این تحولات را پذیرفت تا اینکه وی نتیجه صبر خود را در سال ۱۳۲۲، پس از دوره رضاشاه در دوره محمدرضا، گرفت و توانست به سرزمین مادری خود بازگردد.

منابع

آوری، پیترو؛ همبلی، گاوین؛ ملویل، چارلز (۱۳۸۷). تاریخ ایران کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: جام.

احمدی، حمید (۱۳۷۸)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران، نشر نی

افشار سیستانی، ایرج (۱۳۷۰). عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان. بی‌جا: نسل دانش، چاپ پیک ایران.

بهرامی، فرج‌الله (۱۳۰۳). سفرنامه رضاشاه به خوزستان. تهران: بی‌نا.

پورشافعی، مجید (۱۳۸۵). اقتصاد کوچه: گزارش پول ملی، هزینه‌های زندگی و دستمزدها در دو سده گذشته. تهران: گام نو.

پژمان، جلال (۱۳۸۶). فروپاشی ارتش شاهنشاهی. تهران: نارمک.

جمال‌زاده، سید محمدعلی (۱۳۸۴). گنج‌شایگان. چاپ سوم. تهران: سخن.

جهانبانی، امان‌الله (۱۳۳۶). عملیات قشون در بلوچستان. چاپ دوم. تهران: مجلس.

زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲). تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه. ترجمه کاوه بیات. تهران: پروین.

زند مقدم، محمود (۱۳۷۱). حکایت بلوچ (کردها، انگلیس‌ها، بلوچ‌ها). بی‌جا: چاپ کارون. شرکت سیتِه.

دایر، رجینالد ادوارد هری (۱۳۷۸). مهاجمان سرحد، (روایی نظامی انگلیس با سرداران بلوچ ایرانی). ترجمه حمید احمدی. تهران: نشر نی.

ذوقی، ایرج (۱۳۶۸). تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرت‌های بزرگ (۱۹۲۸-۱۹۰۰). تهران: نشر پازنگ.

روزنامه اطلاعات، شماره ۷۳۱، سال ۱۳۰۸.

روزنامه شفق سرخ. شماره ۱۴۲۰. سال ۱۳۰۸.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۴۰۰۰۲۸۷۸.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۳۰۰۱۵۷۰.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۳۰۰۱۵۷۰.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۹۳۰۰۱۵۷۰.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۳۰۰۱۵۷۰.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۳۰۰۱۵۷۲۹.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۳۰۰۱۵۷۸.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. ۲۹۷۰۲۷۷۹.

سیاسر، قاسم (۱۳۸۴). مناسبات سرداران، علما و تحصیل‌کردگان بلوچ با دولت مدرن. زاهدان: تفتان.

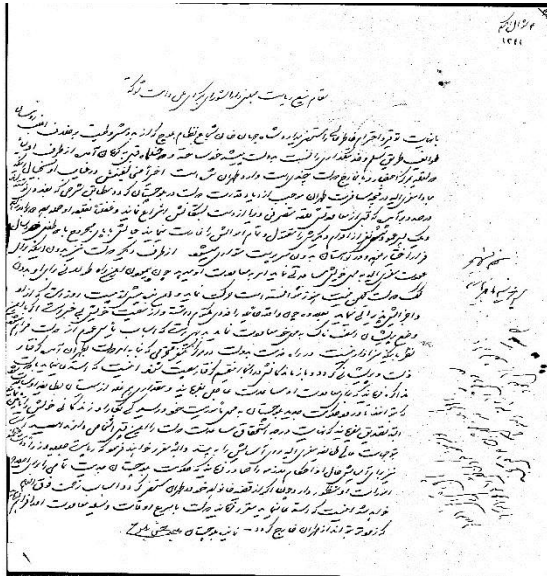
شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۷). ایران در دوره سلطنت قاجار. چاپ چهارم. تهران: زریاب.

عاقلی، باقر (۱۳۷۷). رضاشاه و قشون متحدالشکل. تهران: نامک.

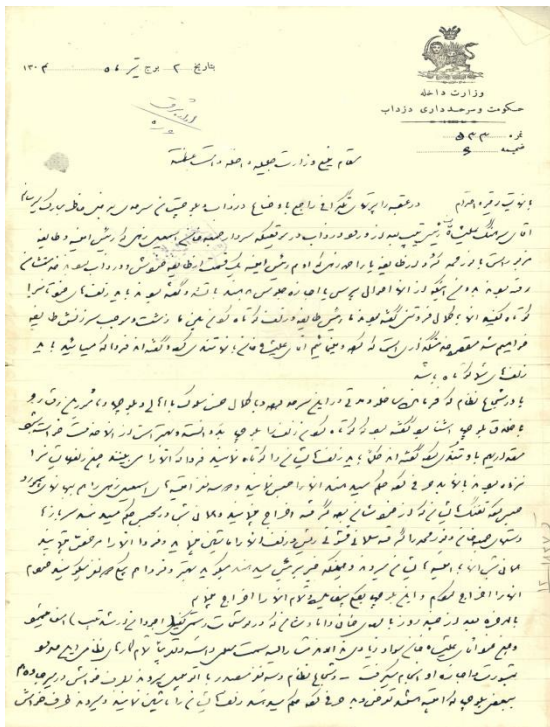
غراب، کمال‌الدین (۱۳۶۴). بلوچستان یادگار مطرود قرون. چاپ دوم. تهران: کیهان.

بلوشر، ویبرت فون (۱۳۶۹). سفرنامه بلوشر. ترجمه کیکاوس جهاننداری. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۳). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطه تا پایان پهلوی. چاپ سوم. تهران: نشر مرکز.



سندا: نامه سیدحسن خان بلوچ نماینده بلوچستان به رئیس مجلس شورای ملی در خصوص قتل و غارت طایفه شاه جهان‌خان (کمام)



سندا: نامه چاکر محمده و وزارت داخله در مورد رفتار توهین آمیز سرهنگ علیشاه رحیمی با خوانین بلوچ

کمام (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی). d.4-k55-26/2-p152-00003

کمام (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی). d.4-k55-26/2-p152-00004

کمام (کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی). ۲۲-۱۳۳۶۸-۰۰۰۰۸

مجدد، محمدقلی (۱۳۸۹). از قاجار به پهلوی (براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا). ترجمه سیدرضا مرزانی و مصطفی امیری. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مکی، حسین (۱۳۶۲). تاریخ بیست ساله ایران. تهران: نشر ناشر.

مهنامه ارتش، شماره ۷، آبان ۱۳۵۴، ص ۷۶-۸۰

مهنامه ارتش، شماره ۸، آبان ۱۳۵۴، ص ۷۵-۸۰

مهنامه ارتش، شماره ۹، آبان ۱۳۵۴، ص ۷۴-۸۰

مهنامه ارتش، شماره ۱۱، آبان ۱۳۵۴، ص ۷۶-۸۰

میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۶۵). اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلستان، روسیه و عثمانی. تهران: نشر تاریخ ایران.

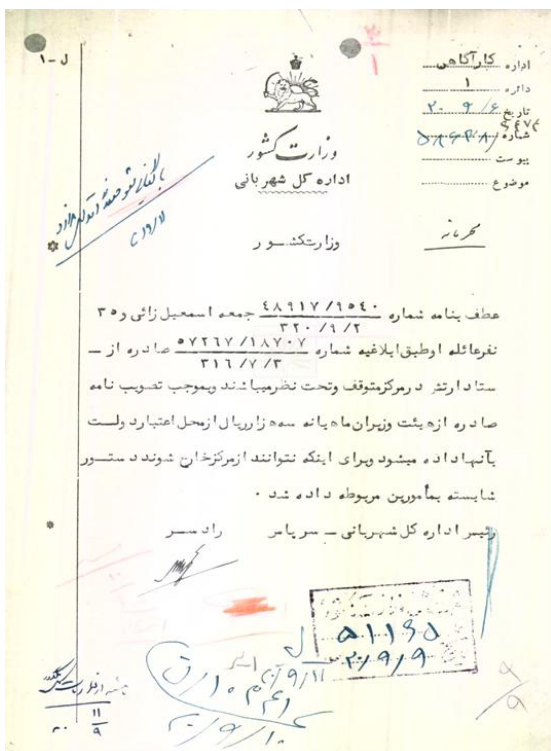
نیدرمایر، اسکارفن (۱۳۶۳). زیر آفتاب سوزان. ترجمه کیکاووس جهانگیری. تهران: نشر تاریخ ایران.

هدایت، مهدی‌قلی (۱۳۸۸). خاطرات و خطرات. چاپ هفتم. تهران: زوار.

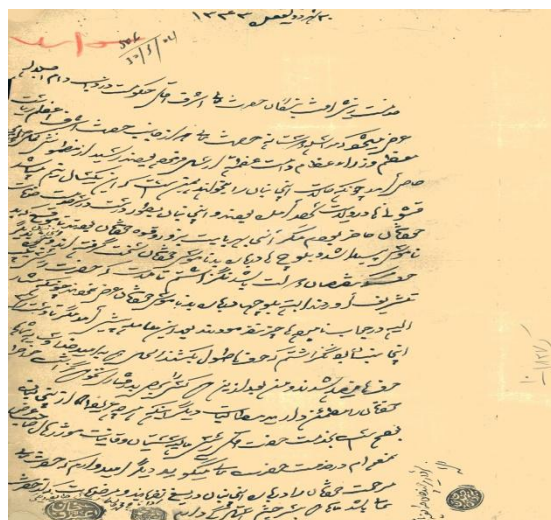
همت، محمود (۱۳۷۰). تاریخ بلوچستان. بی‌جا: انتشارات گلی.

Spoooner, translated into Persian, Shohaz, the Baluch rese a rech and cultural association , summer 1991, number 283, page 135

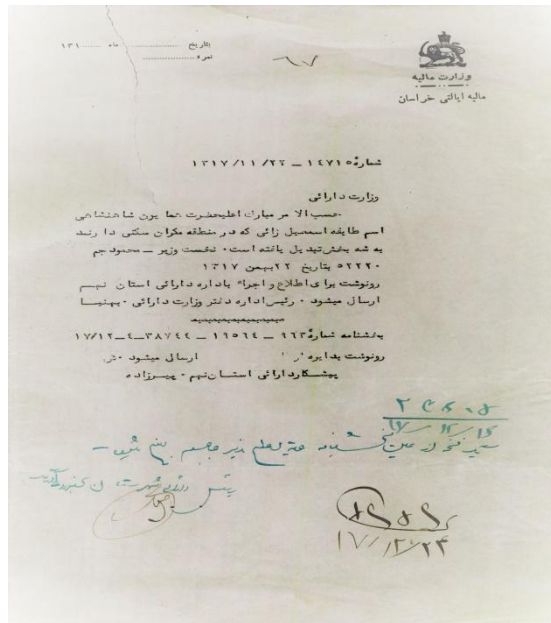
47. U.S. Ambassador to the State Department , 22 March 1946 , Foreign Relation of united state (Washington , D.C. 1946) VII



سند ۵: تعیین حقوق برای جمعه خان اسماعیل زهی



سند ۳: نامه سرداران بلوچ به حاکم دزداب در مورد نقش آنها در پایان دادن به غائله ربودن سرهنگ علیشاه (ساکما، ۱۵۷۰/۲۹۳۰)



سند ۴: بخشنامه تغییر نام طایفه اسماعیل زهی به شه بخش